

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و
آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقیة الله فی الارضین اروحنا فداه و عجل الله
تعالى فرجه الشريف

فصل چهارم راجع به مسأله بسیار مهمی است، مبتلابه، کثیراً در فقه و آن این است که
مسلم است که اگر شارع مقدس از یک سیره‌ای ردع فرمود در آن صورت حتماً آن سیره
حجت نیست. اما الکلام در این است که ردع بماذا یتحقق، از دو منظر:

یکی از منظر کیفیت و دلالت. آیا هر دلالتی برای ردع کفایت می‌کند؟ نص باشد یا ظهور
باشد؟ اطلاقی باشد یا عموم باشد؟ یا نه، مفهومی باشد و التزامی باشد؟ هر دلالتی
کفایت می‌کند یا اینکه دلالت ویژه‌ای لازم است؟

و همچنین از منظر کمیت؛ آیا لازم است آن رادع کم متوقری باشد و فراوان بفرماید؟
مکرر در مکرر بفرماید یا اینکه این لازم نیست؟ و همچنین آیا باید با تأکید مطلب را بیان
کند؛ «حتماً، مسلماً، البته ... به این عمل نکنید» و اینگونه مؤکدات بیاورد یا نه؟

اینها محل کلام واقع شده است فلذا است شما در فقه نگاه می‌کنید که در جاهایی است
که اگرچه از شارع روایتی رسیده است اما چون اطلاق است یا مکرر نیست و فلان،
آقایان می‌گویند ... نمی‌کند. می‌گویند رادع شرایط دارد، مجرّد یک خبر و لو اینکه سندش
هم درست باشد ...

مثلاً در باب حجّیت خبر واحد بعضی روایات را ما داریم که از ظاهر آنها استفاده می‌شود
که خبر واحد حجّت نیست ولی می‌گویند این خبر واحد و لو اینکه سندش هم درست است
اما ردع از این سیره نمی‌تواند بکند چون یک روایت است و با یک روایت نمی‌شود سیره
را ردع کرد، و یا اینکه چون دلالتش دلات تنصیصی نیست و قابل تغییر است پس نمی‌تواند
سیره را ردع کند.

ما خیلی جاها در فقه به این مسأله نیاز داریم بلکه در اصول هم نیاز داریم چون همین
مسأله خبر واحد مسأله اصولی است. هم در فقه و هم در اصول به این بحث بسیار نیازمندیم
که آیا رادع باید چه شرایطی داشته باشد؟

«تمهید» مقدّمه سازی برای آن «الفصل الرابع: ما یشرط فی الرادع عن
السیر» آنچه که در رادع از سیره شرط است «کماً و کیفاً» هم از نظر کم و هم از
نظر کیف.

س: ...

ج: کیف حساب می‌شود مگر اینکه گاهی از کم تأکید درست می‌شود. تاراً از کم تأکید درست می‌شود که هی مکرر می‌گوییم خب ... تاراً به واسطه ادات تأکید و امثال اینها ونحوه بیان است فلذا است که تأکید گاهی مبتنی می‌شود بر کم و گاهی مبتنی می‌شود بر کیف.

س: ...

ج: نه، کماً و کیفاً ممکن است در ترتیب ... اما اینطور نیست.

«تمهید» مقدمه سازی برای ابحاث آتیه که ما می‌خواهیم بگوییم شرایط چیست.

«لا ریب فی عدم حجّ السیرل العقلانیّ الی ردع (از آن سیره) شارع» حالا «ردع بالقول» به سخن ردع کرده باشد یا به غیر سخن ردع کرده باشد، عمل خارجی اش می‌بینید بر خلاف آن سیره است و با او ردع کرده است. «لکن یبقی هنا سؤالان:» این لاریب فیه اما اینجا دو سؤال در این رابطه وجود دارد.

«الأول: هل یشرط فی الرادع أن تكون دلالتة بالتنصيص و التصريح مطلقاً (در همه موارد) بحيث لا یکفی شیء من أنواع الظهور للردع عن سیر من السیر العقلانیّ» به گونه‌ای که کفایت نکند نوعی از انواع ظهور و شیئی از انواع ظهور برای ردع از سیره عقلانیّه. ظهور انواعی دارد دیگر، مثلاً ظهور اطلاقی، ظهور عمومی، ظهور منطوقی، ظهور مفهومی، ظهور التزامی، ظهور تضمّنی، ظهور اقتضائی، دلالت اقتضاء مثل واسأل القریب که دلالت می‌کند بر اینکه اهل در تقدیر است که «واسأل الأهل القریب» و امثال اینها، دلالت اقتضاء بر اشراب که یک فعلی در فعل دیگر اشراب شده است به دلالت اقتضاء، مثل اینکه «إذا دفنتم موتاکم کفّوهم» إذا دفنتم کفّوهم؟ بعد از دفن کفنشون کنید؟ پس این دلالت اقتضاء اینجا است و یعنی «إذا أردتم دفن موتاکم» یعنی وقتی اراده کردید میت را دفن کنید کفنش کنید. این دلالت اقتضاء که اگر این مقصود نباشد کلام غلط می‌شود، «... للکلام الحکیم عن الغلطیه عن الکذب» چه می‌کنیم؟ می‌گوییم یک چیزی در تقدیر است که به این می‌گوییم دلالت اقتضاء. اینها همه دلالت است.

آیا برای ردع از سیره همه این دلالت‌ها کفایت می‌کند یا نه تنصيص و تصريح می‌خواهیم؟

«أم یکفی أن تكون دلالتة بالظهور مطلقاً» هر ظهوری که می‌خواهد باشد «أم فیه تفصیل؟» جا به جا بگوییم فرق می‌کند، تا سیره چه سیره‌ای باشد. اگر خیلی راسخه گسترده کذابیه است آن باید تصریح بشود اما اگر یک سیره شل و ول است خب رادعش هم شل و ول باشد عیبی ندارد مثلاً.

«الثانی» سؤال دوم این است که «هل یکفی فی الرادع صیرف وجوده (وجود الرادع) واحداً کان أو متعدداً ساذجاً کان أو مؤکداً» آن رادع ساذج و ساده باشد یا مؤکد باشد و مؤکد شدنش یا به کثرت گفتن باشد و یا به اینکه ادات تأکید در آن گفته شده است و امثال ذلک. «أم یشرط فیه التعدد أو التأكيد أو هما معاً؟» هم تعدد لازم است و هم تأکید لازم است و ممکن است بگوییم هر سه لازم است: هم تصریح - هر ظهوری نباید بود - هم تصریح، هم تعدد، هم تأکید.

«و الجواب عن هذین السؤالین یحتاج الی عقد الکلام فی مقامات ثلاث: المقام الأول: دراساً تأثير السیر على انعقاد الظهور المخالف لها.»

خب این بحث که آیا تصریح می‌خواهیم یا با ظهور می‌شود اینجا مقدّماتاً یک بحثی لازم دارد و آن اینکه آیا با وجود سیره اصلاً ظهوری پا می‌گیرد تا بخواهد رادع باشد یا وجود سیره مانع از پا گرفتن ظهور می‌شود؟ این بحث متوقّف بر این است دیگر. اگر بگوییم سیره مخالف با یک کلامی است اصلاً نمی‌گذارد در آن کلام ظهور درست بشود و دیگر این بحث جا ندارد بحث کردنش، این بحث جایی جا دارد که ما بگوییم ظهور داریم و حالا با این ظهور بگوییم ردع می‌شود کرد یا نه، اما اگر بگوییم هر وقت مخالف یک کلامی سیره‌ای وجود داشته باشد که مخالف کلام است این سیره باعث می‌شود که آن کلام اصلاً ظهور پیدا نکند.

س: باید آن کلام نص باشد؟

ج: نه ظهور را می‌گوییم.

پس بنابراین چون اینجا می‌گوییم نص می‌خواهیم یا ظهور می‌خواهیم پس مسبقاً یک بحث دیگر را لازم داریم و آن این است که با وجود سیره آیا اصلاً ظهوری پا می‌گیرد یا نمی‌گیرد تا حالا بحث بکنیم که آیا با این ظهور می‌توان ردع کرد یا نمی‌توان؟

«المقام الاول: دراس تأثير السير» بر انعقاد ظهوری که مخالف با آن سیره می‌خواهد باشد، آیا این تأثیر می‌گذارد که نگذارد ظهور درست بشود یا نه؟ خب این مسأله مهمی است که بعد بحث‌های تفصیلی آن می‌آید.

«المقام الثانی: دراس تأثير السير على فعليّ الحجّی فی الظهور المخالف لها.»

بحث دوم: می‌گوییم سیره مانع از تحقق ظهور نیست، ظهور درست می‌شود اما آیا وجود یک سیره مخالف مانع از حجّیت این ظهور نمی‌شود؟ ما اگر ظهوری داشته باشیم اما بگوییم این ظهور حجّت نیست خب نمی‌تواند رادع باشد، ظهور غیر حجّت که رادع نمی‌تواند باشد. پس ما برای اینکه بگوییم آیا ظهور می‌تواند رادع باشد یا نه به دو مقدّمه نیاز داریم:

1. آیا در مواردی که سیره مخالف با کلامی است اصلاً برای آن کلام ظهور منعقد می‌شود یا نمی‌شود؟

2. بر فرض اینکه ظهور منعقد بشود آیا این ظهور حجّت دارد یا ندارد؟

اگر بگویید بله ظهور درست می‌شود اما حجّت ندارد، ظهور مخالف سیره لا حجّی له که گاهی ما داریم در بحث حجّیت ظواهر در اصول تفصیلی داریم که برخی می‌گویند ظهور فلان جا هست اما این ظهور حجّت نیست تفصیل می‌دهند، مثلاً عده‌ای از اخباری‌ها قائل هستند به اینکه ظهور کتاب حجّت نیست؛ نمی‌گویند کتاب ظهور ندارد اما می‌گویند ظهور دارد اما خودش حجّت نیست باید روایت در ذیلش باشد. «و من شهد الشّهر فالیصمه» بله ظهور در وجوب دارد اما اگر روایت نبود ما به این عمل نمی‌کردیم، این ظهور حجّت نیست. خب پس یک ظهوری ممکن است باشد که بگوییم حجّت نیست. پس این را هم نیاز داریم مسبقاً.

حالا اگر اینها تمام شد و گفتیم ظهور وجود دارد و حجّت هم می‌باشد آن وقت مقام ثالث است که حالا بگوییم صرف رادع کفایت می‌کند یا اینکه باید از دلالت آنطور باشد، از نظر تعداد آنطور باشد، از نظر تأکید آنطور باشد یا نه. پس این بحث اصلی ما رهین آن دو

بحث است و آن باید اوّل بحث کنیم و بعد برسیم به این سوّم.

س: در اوّل و دوّم باید دید عقلاء چه می‌کنند؟

س: ...

ج: ظهور الله معنایش عند العقلاء است، در عالم هپروت که نیست، می‌گوییم این لفظ ظاهر است یعنی عند العقلاء اینطور از آن می‌فهمند، اما این حجّت شرعی است و این باید شرعاً حجّت باشد حالا و لو اینکه امضاء کرده باشد شارع حجّت عقلائیه را.

س: پس روش عقلاء در این موارد چیست؟

ج: روش یعنی چه؟

س: یعنی الان چه می‌کنند؟ می‌گویند ظهور دارد یا ندارد؟ یا هست و حجّت نیست؟

ج: ظهور دارد یا ندارد بله، اما اینکه حجّت است یا نه دیگر ربطی به عقلاء ندارد بلکه به شرع ربط دارد.

س: در اینجا نباید تفصیل بین قرآن و غیر قرآن بدهیم؟ در ظهورات ما بین قرآن و...

ج: فرقی نمی‌کند از این جهت، ظهور عرفی مقصود است دیگر، در کتاب و غیر کتاب ندارد.

س: ...

ج: انواع ظهورات دیگر، ظهوراتی که گفتیم به کلام یا به غیر کلام همین می‌شود که این هم بله اگر از تجمیع کلام‌ها یک ظهوری پیدا شد که این هم خودش یک چیزی است و آقای آخوند در کفایه نفرموده اند اما در فوائد فرموده است گاهی ظهورات در اثر ضمّ حرف‌هایی به هم درست می‌شود، ضمّ چند حرف یک ظهوری درست می‌کند که این آقا این را هم می‌خواهد بگوید یا چنین هدفی و چنین نظری هم دارد. فرموده اینگونه ظهورات حجّت است. که این همین محلّ کلام است؛ یکی ممکن است بگوید چنین ظهوری حجّت نیست، فلذا فقه خورده ریز خیلی دارد که انسان باید خیلی چیزها را بلد باشد و در جاهای مختلف و حرف‌های مختلف تا ان شاء الله.

س: استاد هر چقدر جلوتر می‌رویم خورده ریزش بیشتر می‌شود ...

ج: بله، فلذا شیخ فرموده است که اجتهاد مثل این است که از یک کوهی که خیلی بلند بالا است و خیلی هم عمودی است بخواهی بالا بروی، هم ارتفاعش بالا است و هم عمودی است و دائماً انسان می‌خواهد بیافتد. امام هم رضوان الله علیه در سخنرانی اش در مقابل اینهایی که دو کلمه درس خواندند یک وقتی و دیگر درس نرفته اند و هیچ استادی هم ندیده اند و ... دائماً اظهار نظر در شرعیات و در همه علوم می‌کنند و ... ایشان فرمودند فقهای ما و اساتین ما شصت سال زحمت کشیدند و آخرش هنوز علی الأقوی نمی‌تواند بگوید و می‌گوید علی الأحوط، هنوز نمی‌تواند علی الأقوی بگوید حالا این آقا دو روز یک

می فرماید «المقام الأول: تأثير السير على انعقاد الظهور المخالف لها»
مقام اول این بود که آیا سیره تأثیر می‌گذارد بر انعقاد ظهوری که مخالف با آن سیره
است؟ بر آن تأثیر می‌گذارد؟ که تأثیر گذاشتن هم دو حالت دارد به اینکه جلوی تحقق
ظهور را بگیرد یا آن را تحدید کند به اندازه سیره. تأثیرگذاری سیره یا به این است که
اصلاً جلوی آن را می‌گیرد یا یحدده، یک تحدیدی به آن وارد می‌کند و یک کاری می‌کند.

«ينقسم الظهور اللفظي الى المنطوقى المطابقي و المفهومى و الإلزامى» خب ظهور
لفظی تقسیم می‌شود به ظهور منطوقی که آشنا هستی و لازم نیست من اینها را معنا
کنم، ظهور منطوقی را هم در منطق خواندید و هم در اصول خواندید، و منطوقی که
مطابقی است و همچنین ظهور مفهومی مثل مفهوم شرط، مفهوم وصف، مفهوم غایت و
هكذا. و ظهور التزامی و همچنین البته ظهور تضمینی «و الظهور المستفاد من دلالات
الاقتضاء و نحوها» از بقیه ظهوراتی که وجود دارد «و كل واحدٍ منها إمّا يعمّ مورد السير»
بالعموم أو الإطلاق و إمّا يختصّ بموردها» حال هر یک از این ظهورات به دو دسته تقسیم
می‌شود - به حسب بحث ما -:

تار[این ظهور به حسب اطلاق و عمومش پرش می‌گیرد آن مورد سیره را، متعرض
عموم است و آنجا هم می‌گیرد، اما تار[این ظهور اصلاً مختصّ به همان مورد سیره است
و جای دیگر را اصلاً نمی‌گیرد. این دو ممکن است حکمش با هم فرق بکند.

گاهی یک کلامی است برای مورد سیره؛ مثلاً اگر شارع اینطور فرمود، مثلاً فرض کنید
سیره نساء این است که می‌روند در بازار و با مردها قاطی هستند و ... امیر المؤمنین
می‌فرماید شنیده ام اینطوری است، اینچنین نکنید. اصلاً اینکلام امیرالمؤمنین نمی‌گوید
انسان ها، بلکه می‌فرماید خانم‌ها در بازار ... از ابتدا مورد همین سیره است پس این
می‌شود مورد. اطلاق داشته باشد یعنی آقا به ظن عمل نکنید، می‌گوید مظنه را عمل
نکنید و یکی هم مظنه‌ای است که سیره بر آن واقع می‌شود، پرش این را می‌گیرد، اطلاق
و عمومش این را می‌گیرد.

می فرمایند که «وكلٌ منها (از این ظهورها) إمّا يعمّ مورد السير بالعموم أو الإطلاق وإمّا
يختصّ بمورد السيره. إذا عرفت هذا فنقول: ربما يُتدلّ على عدم كفاية الظهور في الردع
عن السير العقلانيّ مطلقاً - أي بحيث لا يكفي للردع عن سيرٍ من السير العقلانيّ شيء
من أنواع الظهور - بأنّ السير العقلانيّ المصادم للظهور تمنع عن انعقاد الظهور في دليل
الردع بالنسب[الى موردها» می‌گوید چه؟ می‌گوید وقتی همه عقلاء سیره شان این است
که به حرف آدم معتمد عمل می‌کنند و لو برایشان یقین نمی‌آورد، و لو اطمینان نمی‌آورد،
فقط نوعاً مظنه برایشان می‌آورد اما باز هم عمل می‌کنند، یک چنین سیره‌ای دارند، دیدند
اگر این کار را نکنند زندگیشان سامان نمی‌پذیرد و گفتند آدم راستگوی معتمد وقتی گفت
اینطور است حرفش را گوش می‌کنند. این یک سیره است، این سیره آیه شریفه آمده
است «إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً» گفتند وقتی چنین سیره‌ای باشد از اول اصلاً «إِنَّ
الظَّنَّ لَا يَغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً» را منصرف از آن می‌بینند، نمی‌گذارد برای این سیره ظهور
درست بشود که حتّی در مورد عمل به خبر معتمد، نمی‌گذارد اصلاً ظهور درست بشود.
فلذا اگر به خاطر داشته باشید در بحث حجّیت خبر واحد یکی از جواب‌هایی که به آیات
ناهیة عن العمل بالظن داده می‌شود یکی همین است. می‌گوید این سیره به گونه‌ای است
که نمی‌گذارد این سیره اطلاق پیدا کند پس یمنع این سیره‌ای که مخالف با این آیه است؛
سیره مخالف با آیه است دیگر، سیره دارد عمل به ظن می‌شود و آیه می‌گوید عمل به

ظن نکن، این سیره مانع می‌شود که همین ظهور اطلاق پیدا شود.

س: اعلام موقف که می‌شود.

ج: اعلام موقف هم نمی‌شود، چرا؟ چون باید ظهور پیدا کند تا با او اعلام موقف کند، این کلام اصلاً چنین اطلاق و ظهوری پیدا نمی‌کند تا با او ردع کند.

س: ...

ج: بله، اگر بینیم اگر یک آیه‌ای وارد شد مثلاً «لا تعملوا بالظنّ الحاصل بالخبر الواحد» خب این را کاری نمی‌شود کرد. این در مورد است، اگر چنین چیزی وارد شده بود این در مورد است اما اگر عموم و اطلاق دارد اینجا اصلاً ذهن عرف می‌گوید این را نمی‌خواهد بگوید بلکه ظن‌های دیگر را می‌خواست بگوید، خواب دیدی. نشسته‌ای چرتکه انداختی و مظنه‌ای پیدا کردی، آنجا را دارد می‌گوید، تحلیل کردی، یک تحلیل سیاسی کردی و گفتی که اینطور است مثلاً که علم آور نبوده است، آن موارد را می‌گوید. یا در اصول عقاید می‌فرماید اما برای اینکه امورات دیگر مثلاً یک آدم ثقه می‌گوید که قبله این طرف است، می‌خواهی نماز بخوانی و می‌گوید قبله این طرف است، خب... یا می‌گوید این آدم عادل است دیگر بخوای اقتدا به او بکنی، اینها را که آیه شریفه نمی‌گوید. عرف اینطور می‌فهمد. این ادعا است، حالا شما قبول ندارید خودتان می‌دانید، این ادعایی است که سیره جلوی ظهور را می‌گیرد.

س: ...

ج: یعنی نمی‌گذارد ظهور منعقد بشود، معنای کلام این از این کلام فهمیده نمی‌شود در عرف.

س: ...

ج: اینجا مانع انعقاد ظهور می‌شود.

س: یعنی تحدید کرد.

ج: نه، اطلاق نمی‌گذارد. این تحدید باز غیر از این است. یعنی نمی‌گذارد ظهور اطلاق پیدا کند که اینجا را شامل بشود.

س: ...

ج: انصراف اصلاً یعنی همین، انصراف یعنی ظهور ندارد. انصراف از چیزی دارد یعنی ظهور ندارد.

س: ...

ج: ببینید از بحث خارج نشوید، اینکه آنجا می‌شود یا نمی‌شود... حرف بر سر این است که یک کلامی را فرموده است که این کلام برای مورد سیره نیست و اگر بخواید ردع سیره کند به اطلاق آن باید ردع کند، پرسش اینجا را می‌گیرد. مثل اینکه گفته است به مظنه عمل نکن، خب پرسش کجا را می‌گیرد؟ عمل به خبر واحد را می‌گیرد چون خبر واحد مظنه است

علم نمی‌آورد. حتی پرش ظواهر را هم می‌گیرد، حتی پرش اعتماد به ید را هم می‌گیرد، مگر ید علم به ملکیت برای آدم می‌آورد؟ شما می‌روید در بازار صاحب مغازه‌ای جنس‌هایی که در مغازه او است ید دارد پس می‌گویید برای خودش است اما علم که برای آدم نمی‌آورد. و یا اِتِّكَاءٌ به اَصَالٍ الصَّحِّ: این ان شاء الله وضویش درست است، امام جماعت ان شاء الله وضویش درست است، ان شاء الله نمازش درست است، ان شاء الله تطهیر لباسش درست است. همه اینها را که ما علم نداریم، اینها همه اِتِّكَاءٌ به مَطْنَةٍ است، خب «انَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَى مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً» آیا عرف واقعاً می‌فهمد که همه اینها را گرفت؟ یا اصلاً انصراف دارد از اینها؟ وقتی سیره کذابیه مستقرّه راسخه گسترده باشد می‌گوید جلوی ظهور را می‌گیرد، یعنی باعث می‌شود کلام انصراف از اینها داشته باشد، اما تحدید چیز دیگری است؛ تحدید یعنی حدود و ثغورش را روشن می‌کند.

مثلاً آیه نبأ فرموده: از آیه نبأ چه فهمیدیم؟ فرمود «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنِیْءٍ فَتَبَيَّنُوا» که دلالت می‌کند بر اینکه اگر فاسق نبود عمل کنید خب در عین حال پس دارد تثبیت می‌کند ما عند العقلاء را، حالا اگر ما عند العقلاء به حرف چه آدم‌هایی عادل است؟ به آدم‌های عادل که حافظه شان را از دست نداده باشند، یک انسانی ممکن است عادل شش آنشه هم باشد اما قوه ضبطش خلل پیدا کرده است و مسائل را قاطی می‌کند، سیره عقلاء عمل به این آدم نیست، این خیلی آدم خوبی است و ممکن است پشت سر او هم نماز بخوانند اما به حرف او اعتماد نمی‌کنند، می‌گویند تقصیر ندارد، دروغ نمی‌خواهد بگوید بلکه من غیر شعور حرف را قاطی می‌کند یعنی وثاقت ندارد. پس بنابراین در آیه شریف وثاقت نیامده است بلکه عدالت آورده است، اگر بگوییم این عدالت معنایش وثاقت است خب اما اگر نگوییم، تحدّد به اینکه این عادل باید وثاقت هم داشته باشد، یعنی از نظر دستگاه حافظه متعارف باشد.

خب می‌فرماید: «إِذَا عَرَفْتَ هَذَا فَنَقُولُ: رُبَّمَا يَسْتَدَلُّ (بر عدم) كَفَايَةُ الظُّهُورِ (در ردع از سیره عقلانیه) مطلقاً» مطلقاً یعنی چه؟ این حرف یعنی چه؟ یعنی «بحیث لا یکفی للردع عن سیرٍ من السیر العقلانیة شیء من أنواع الظهور» استدلال می‌شود به چه؟ به اینکه «أَنَّ السیرِ العقلانیة المصادمِ للظهور» سیره عقلانی‌ای که درگیری داشته باشد با ظهور «تمنع عن انعقاد الظهور» این مانع انعقاد ظهور می‌شود، که به عبارت دیگر در فقه و در جاهای دیگر می‌گویند این ظهور انصراف دارد، انصراف دارد یعنی آن مانع شده است که آن ظهور درست بشود، انصراف از آنجا دارد.

ما انصراف را گاهی با الی تعدیه می‌کنیم و گاهی با عن، انصراف از آن دارد یعنی شاملش نمی‌شود، تخصص ... انصراف الی دارد یعنی معنا به آن طرف است، ظهور در آن طرف است. هر دو را می‌گویند؛ می‌گویند مثلاً «انَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَى مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً» ینصرف الی اعتقادات، ینصرف الی خواب و ... «ینصرف الی ...، یعنی ظهور در اینها پیدا می‌کند و منصرف است از خبر واحد ثقه و فلان.

خب «تمنع عن انعقاد الظهور فی دلیل الردع بالنسبِ الی (مورد آن سیره»

«تغریب الدلیل» هم این است:

س: مثل قرینه داخلیه است.

ج: بله، حالا تقریبش همین است.

می گوید سیره عقلائیه وزانش وزان قرینه متّصله است، این مردم که این خطاب به آنها می شود اینها این سیره و این ارتکاز را دارند بنابراین سیره عقلائیه و ارتکازات عقلائیه همانند قرائن لّیه متّصله است. چطور یک قرینه لّیه (مثلاً عقلی) باعث می شود کلام اصلاً ظهور پیدا نکند؟ اگر ما می فهمیم که می فرماید «ید الله فوق أیدیهم» اصلاً از ابتدا ید الله در ذهن ما دست می آید که مراد جدّی دست است؟ بله مراد استعمالی و تصوّری «ید» به ذهن ما از این آیه می آید اما مراد تصدیقی و ظهور این است، ظهور تصدیقی. از این آیه می فهمیم که خدا می خواهد بفرماید دست من بالای دستها است؟ یا اینکه می خواهد بگوید قدرت من بالای قدرتها است؟ اینکه خدا جسم نیست و ید ندارد و عقل مستحیل می داند که خدا ید داشته باشد و جسم داشته باشد کالقرین[اللبیه ای است که الهاف به این کلام است و وقتی می گوید یدالله از ابتدا می فهمیم.

«و اعتصموا بحبل الله» حبل یعنی یک ... مثلاً هست و حبل را معنای اینطوری می کنیم؟ حبل معنایش این است اما اینجا خبر روشن است که این نیست، اینها می شود قرائن لّیه متّصله به کلام. حالا همینطور که اینها قرینه لّیه است و دخالت دارد در انعقاد ظهور که ظهور در چه چیزی پیدا بشود، این سیره عقلائیه هم همینطور است.

می فرماید «إِنَّ مَرْتَكِزَاتِ الْعُقُلَاءِ وَ بِنَاءَاتِ الْعُقُلَائِيَّةِ تَشْكَلُ قِرَائِنَ لِّیِّ مُتَّصِلٍ دَخِلٍ» یک قرائن لّیه، لبی است یعنی لفظی نیست، متّصل است چون همراه کلام است و وقتی دارند حرفی را می زنند ... که این دخالت دارد در تکوین و تحقق ظهور برای دلیل. انکار نکنید امور واضحه جعلیه را.

س: دلیل بر چیست؟

س: ...

ج: می گوید دخیل است دیگر، الان همین را دارد تقریب می کند و توضیح می دهد.

س: دلیل نمی خواهد این، اصلاً دلیل بردار نیست این، یا می فهمیم یا نمی فهمیم، اگر ... در ذهنها منعقد نمی شود و منصرف می شود پس نمی توان دلیل بیاوریم که ...

ج: تنبیه است، دلیل نیست، در حقیقت تنبیه است که ذهنها را توجه بدهد به اینکه ببینید آنجاها اینطور است، اینجا هم همینطور می شود و انکار نکن.

س: ...

ج: نه نه، فقط این نیست.

س: ...

ج: مورد را بعد می گوئیم، آن جدا، چون ممکن است تفصیل بخواهد.

س: چون مشترک است دیگر، ...

ج: حالا آن را می گوئیم، اینها بحثهایش می آید. گاهی هم ممکن است به اطلاق و عموم نباشد و گاهی قرینه باعث شود، مثل همین آیاتی که مثال زدیم، اینکه دیگر اطلاق و عموم نیست، اصلاً آن قرینه لّیه می گوید این ید یعنی ید قدرت نه ید جوارحی. آن حبل معنایش

احکام دین و اینها است نه اینکه واقعاً حیل یعنی یک بند، آنجا اطلاق و عموم می‌گوییم، گاهی سیره عقلاء و اینها باعث می‌شود که اصلاً نه به اطلاق و عموم باشد بلکه ظهور به صورت دیگر منعقد می‌شود.

«فإن كانت موافقاً لذلك الظهور» اگر آن سیره عقلانی موافق با آن ظهور باشد «توجب التصرف فيه بتوسيعه بمقدار سعتها» موجب می‌شود تصرف در آن ظهور به وسعت دادن آن ظهور به مقدار سعه آن سیره.

مثلاً اگر گفت که «إعمل بخبر الثقة محمد ابن مسلم و زراره» اگر اینطور گفت، عرف چه می‌فهمد؟ اینجا گفته است به خبر ثقة که محمد ابن مسلم و زراره است عمل کن، مفاد اصلی آن بیش از این نیست اما می‌فهمد که دارد به همان مرتکز عقلانی که به خبر ثقة می‌شود می‌خواهد بگوید، پس از همین کلام چه می‌فهمد؟ می‌فهمد هر آدم ثقه‌ای که مثل اینها باشد می‌توان عمل کرد، توسعه می‌دهد و لو نفس کلام راجع به زراره و محمد ابن مسلم بود اما چون روشن است که این دارد ارشاد می‌کند و توجه می‌دهد به همان سیره عقلانی مفاد کلام توسعه پیدا می‌کند. گاهی هم البته تضییق پیدا می‌کند مثل همان مثالی که زدیم، آیه نبأ که تضییقش می‌کرد که مطلق عادل به درد نمی‌خورد بلکه عادل باید باشد که وثاقت هم داشته باشد.

پس این سیره عقلانی گاهی یوسّع و گاهی یضیق و جامعش این است که بگوییم محدّد می‌کند، که اینجا فقط نسبت به سعه توجه داده است و کاش نسبت به ضیق هم توجه می‌داد.

«و إن كانت مخالفاً له» اما اگر این سیره مخالف با آن ظهور است، ظهور که اینجا می‌گوییم از باب ضیق خناق است یعنی اگر این نبود ظهور درست می‌شد، چون می‌خواهیم بگوییم مخالف است جلوی ظهور را می‌گیرد پس ظهوری نداریم یعنی ظهور فرضی، ظهوری که اگر این نبود ظهور درست می‌شد. «و إن كانت مخالفاً له» اگر آن سیره مخالف آن ظهور باشد «توجب عدم انعقاد ظهور فی ذلک الدلیل بانسب الی مورد السیره» پس «إنّ الظن لا یغنی من الحقّ شیئاً» این مانع می‌شود که این «إنّ الظنّ» شامل مورد سیره که عمل به خبر واحد است بشود. حالا «إمّا بصرف الظهور عن بعض الموارد التي يشملها الدلیل» این صرف از مورد یا به برگرداندن ظهور از دلیل است به بعض مواردی که آن موارد را دلیل شامل می‌شود لولا این ظهور و لولا این سیره، این در چه صورتی بر می‌گرداند؟ «إن كان الظهور بالعموم أو الإطلاق و إمّا بتأویل ذلک الظهور و صرفه الی معنی لا ینافی السیر» یا نه، اطلاق و عموم را بر نمی‌گرداند، اصلاً آن جمله را تأویل می‌کند به یک معنایی که مخالف آن سیره و آن دلیل لایه نباشد. این در کجا است؟ جایی که تأویل می‌کند کجا است؟ «إن وجد معنی کذلک و كان الظهور بالخصوص» در جایی که آن ظهور بالخصوص باشد، برای همین مورد سیره باشد اما این سیره باعث می‌شود که

مثلاً سیره راسخه بر یک امری است، یک نهی‌ای وارد شده است که می‌گوید این کار را نکنید، نهی هم ظهور در حرمت دارد و در مورد همین سیره هم وارد شده است، می‌گوید مقصود کراهت است، از آن ظهور تأویل می‌کند و می‌گوید این ظهور حرمتی مقصود نیست. مثلاً سیره هم بر این است که چهارزانو می‌نشینند، حالا اگر یک روایتی بیاید (که ظاهراً روایت هم داریم) که نهی از چهارزانو نشستن کرده است، ظهور نهی که تحریم است، اما این سیره راسخه مسلّمه باعث می‌شود که بگوییم این می‌خواهد بگوید

چهارزانو مکروه است نه اینکه بگوید حرام است، پس اگر فرض هم بکنیم معنای نهی حرمت است اینجا اطلاق را کاری نمی‌کنیم و دست از عموم و اطلاق بر نمی‌داریم که، اینجا تأویل می‌کنیم یعنی معنای غیر ظاهرش را می‌کنیم، همین قرینه می‌شود که معنای حرمت مقصود نیست بلکه معنای کراهت مقصود است.

س: ...

ج: نمی‌تواند اینطور بگوید، باید تصریح کند، باید به گونه‌ای بگوید که قابل تأویل نباشد.

س: ...

ج: نه، اینطور ظهورها را خودش می‌داند که اینگونه ظهورها در عرف قرینه لبّیه حساب می‌شود که برش می‌گردانند. پس با این کلام نمی‌تواند اِثْکاء به این کلام بکند چون این کلام به حسب محاورات عرفیه اینطور می‌شود. اگر می‌خواهد بگوید حرام است باید یک کلامی بیاورد که در محاورات عرفیه تأویل نمی‌شود. خودش هم اهل عرف است دیگر می‌داند چطور باید حرف بزند. بگوید که حرام است تأویل نکنید، حرام است جهنّم دارد، عذاب کنارش بگذارد و بگوید هر کس این کار را بکند جهنّم دارد، آن وقت دیگر نمی‌توان تأویلش کرد. در یک مواردی حتّی غلیظ‌ها هم تأویل می‌شود. «ملعون ملعون» من بات وحده فی بینه «ملعون است کسی که تنها در خانه بخوابد، با اینکه اینطور است حمل بر شدّت کراهت می‌شود چون او برایش مسلّم است که حرام اینچینی باشد، اگر حالا کسی نیست چه کند؟ از عدالت ساقط می‌شود؟ برود در کوچه و یک جایی بخوابد؟ آن طرفش چون مسلّم است پس این «ملعون ملعون» شدّت کراهت را می‌خواهد بفرماید.

س: ...

ج: اگر سیره راسخه کذا ... ببینید جا به جا فرق می‌کند. اینها دیگر کار فقیه است، اینکه هر کجا را محاسبه کند کار فقیه است و این تسلّط فقیه و مهارت فقیه در اینگونه موارد روشن می‌شود که آیا حواسش جمع است، درست توجّه می‌کند؟ الان اینطوری هست یا اینطور نیست؟ اینها دیگر کار فقیه در فقه است. اینها ضوابط است که اینجا بیان می‌شود.

س: ...

ج: نه اصلاً ما ظهور دیگر نداریم، اصلاً دیگر معنای کلام این نیست نه اینکه هست و حجت نیست، دیگر این را نمی‌خواهد بگوید و این اصلاً ظهور ندارد.

س: ...

ج: بله قبول است، حالا اینها را می‌گویند دیگر، اینها را ممکن است بگوییم جا به جا فرق می‌کند.

پس بنابراین تا الان چند ... شد؟ پس این سیره چکار می‌کند؟ هنرهای سیره را داریم می‌گوییم، یکجا هنر سیره این است که مانع انعقاد ظهور می‌شود و اطلاق و عموم جلویش را می‌گیرد. یک جا مانع باعث تأویل می‌شود که آن معنای اوّلی آن اصلاً مراد نباشد و یک معنای دیگر باشد. و گاهی هم یک کار سوّمی می‌کند: کلام را مجمل می‌کند، نمی‌دانیم این است یا آن است، باعث اجمال کلام می‌شود.

می فرماید «و إِمَّا» این تصرّف می‌کند، صرف می‌کند ظهور را یا به اینکه از عموم و اطلاقی صرف می‌کند، یا از معنای اصلی اش صرف می‌کند «و إِمَّا بجعل الدلیل مجملّاً فی نهایی الأمر إن كان الظهور بالخصوص» در کجا مجمل می‌شود؟ «إن كان الظهور بالخصوص» اگر آن ظهور به خصوص برای مورد سیره باشد «و لا يوجد معنى صالح لتأويل الظهور و صرفه إليه» یک معنای صالحی برای اینکه بگوییم از این کلام شاید آن مقصود باشد هم نیست. این مثالی که من زدم و گفتم که فرموده است چهارزانو ننشین، می‌شود نهی را حمل بر کراهت کرد و معنای صالحی در عرف وجود دارد، اما یک جایی است که معنای صالحی هم وجود ندارد، این را می‌دانیم مقصود نیست، اما حالا چه مقصود است؟ کلام مردد است، این مقصود است؟ آن مقصود است؟ این می‌تواند معنا باشد، آن می‌تواند معنا باشد، هر دو می‌شود.

مثلاً کلمه «ینبغی» کلمه «یکره» کلمه «یصلح، لا یصلح» در مورد یک چیزی وارد شده است؛ حالا می‌گوید «لا یصلح» این لا یصلح به خاطر آن سیره مسلّم نمی‌شود بگوییم حرام است، حالا معنایش چیست؟ لا یصلح یعنی می‌خواهد بگوید مکروه است؟ واقعاً مکروه شرعی است؟ یا می‌خواهد بگوید از نظر آداب چیز خوبی نیست، حالا مکروه هم نیست. مردد می‌شود، فلذا در اینگونه موارد فقیه می‌ماند که باید چه بگوید، بگوید مکروه است؟ بگوید نه بهتر است ترک بشود و لو مکروه نیست؟

مثلاً فرض کنید که دارد «لا یصلح که ترب بخورید» در طّیبات این امر و نهی‌هایی که در طّیبات وارد شده است خیلی از این نهی‌ها را نمی‌توان حمل بر حرمت کنیم. از آن طرف آیا می‌خواهد کراهت را بگوید؟ یا می‌خواهد بگوید از نظر طّیّی صلاحیت ندارد؟ مردد می‌شویم، در امور طّیّی بسیاری از این امر و نهی‌هایی که آنجا وارد شده است امرش مردد است که ارشاد است یا می‌خواهد بگوید کراهت دارد، مثل مثلاً سیر خوردن ممکن است بگوییم روز جمعه سیر کراهت دارد بخوریم، پیاز کراهت دارد بخوریم، خب عیبی ندارد. یا نه، این نهی‌ای که می‌کند از نظر پزشکی نهی می‌کند، نمی‌خواهد بگوید کراهت دارد و اگر انجام دادی کار مکروهی را انجام داده‌ای و دارد ارشاد می‌کند و می‌گوید برای سلامتی خوب نیست، گاهی مردّد می‌شود.

«و إذا لم یعتقد الظهور فی دلیل الردع بانسبیل الی السیر» المخالف له «قهرّاً چه می‌شود؟ وقتی انعقاد ظهور نشود در دلیل ردع بالنسبه آن سیره‌ای که مخالف با آن دلیل است «یسقط دلیل الردع عن الحجّی» بدجور شاید معنا کردم «و إذا لم یعتقد» به این آخری می‌خورد، وقتی ظهور درست نشد و اجمال درست شد از حجّیت می‌افتد، دلیل مجمل که حجّت نیست، حتّی سندش هم حجّت نیست چون حجّیت سند که ملّزم باش و متعیّد باش که این حرف را امام زده است برای چیست؟ برای اینکه از آن مطلبی استفاده کنیم، اگر ظهورش اجمال دارد خب برای چه بگوییم امام فرمود؟ حتّی در حجّیت سند هم بعضی می‌گویند اشکال پیدا می‌شود. اما اگر بگوییم نه، ما فایده‌ای برایش تصوّر ... بگوییم این کلام از امام صادر شده است و لو من معنایش را نمی‌فهمم، علی‌ای حال حجّیت ظهور ندارد حالا و لو حجّیت سند داشته باشد «و إذا لم یعتقد الظهور فی دلیل الردع (که این سوّمی بود که اجمال درست می‌کند)» وقتی منعقد نشود ظهور در دلیل الردع «بالنسبیه الی السیر» المخالف له (آن وقت) یسقط الردع عن الحجّی بالنسبیه الی مورد السیره، و بالتّالی (یعنی و بالتّیجه) لا یكون رادعاً عن السیره» وقتی از حجّیت افتاد دیگر رادع از سیره هم نخواهد بود.

س: ...

ج: نه لم ینعقد نبود آن، آنها انعقاد ظهور شد در آن طرف.

س: ...

ج: نه، آن انعقاد در آن طرف است لذا ظهور دارد، آنکه تأویل می‌شود ظهور در مؤولّ علیه دارد، آن ظهور در مؤولّ علیه دارد مثل اینکه در جایی که می‌گفتیم «بدالله فوق ایدیکم» ظهور در قدرت دارد نه اینکه اصلاً ظهوری ندارد.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.